

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلِمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)

.....
(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلُ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم،

یا به جهل کشیده شوم)

جلسه‌ی سیزدهم گفتاری پیرامون
(تربیت توحیدی قرآن کریم)

آنچه گذشت

مکتب (تربیت توحیدی قرآن کریم) به این شرح است!

که دریافتهای انسان،
و به دنبال آن صفات او را تغییر می‌دهد.

این تربیت،
علوم و معارفی را به انسان معرفی می‌کند که:
با پذیرش آن و به کار بستن آن در مرحله‌ی عمل،
موضوع رذائل منتفی شده و (ریشه‌ی رذائل کننده
می‌شود).

این تربیت به این شکل است که:
هر عملی که برای غیر الله تعالی انجام می‌شود،
یا به طمع کسب **(عزتی)** در آن هدف مطلوب است،
و یا به جهت بر حذر بودن از **(قدرتی)** است که او دارد.

ولی الله تعالی می‌فرماید:
حقیقت و منشأ و مصدر **(عزت)**، به طور کامل از آن الله است.
حقیقت و منشأ و مصدر **(قدرت)**، به طور کامل از آن الله است.

و تحقق پیدا کردن به این علم حقیقی،
موضوعی را برای رذایلی همچون:
(ریا، سُمعه، خوف از غیر الله تعالی)،
(امید به غیر او، و تکیه کردن به غیر او) باقی نمی‌گذارد.

اگر کسی در پیچ و خم زندگی بیابد که:
حقیقت و منشأ و (تمامی صفات)، الله است.
هرگز برای غیر الله تعالی تلاش نمی‌کند از آن جهت که:
(احدی غیر از الله تعالی را صاحب اثر نمی‌داند).

چنین کسی هرگز از شنیدن کمال خود از زبان دیگران
فریفته نمی‌شود از آن جهت که:
(هیچ کمالی را منسوب به خود نمی‌داند)

هرگز از قدرت صاحبان قدرت و نفوذ صاحبان نفوذ
ترسی به دل ندارد از آن جهت که:
(تنها منشأ قدرتی که می‌شناسد الله تعالی است).

اگر کسی بیابد که:
(تمامی کمالات از آنِ الله است)،
و (تمامی کمالات همگان نیز از آنِ الله است)،

(ریشه‌ی تمامی رذایل از وجود او گنده می‌شود).

ادامه‌ی سخن

فصل پایانی

(مکتب تربیتی توحیدی

قرآن)

در مباحث قبل گفتیم:

(در مالکیت حقیقی)

(قوام و هستی ملک به مالک وابسته است)

مالکیت حق تعالی (مالکیت حقیقی) است، در نتیجه:

حق تعالی (مالک حقیقی ما) است.

(قوام و هستی ما) و در نتیجه،

(قوام و هستی تمامی صفات و افعال ما)،

به حق تعالی وابسته است.

و گفتیم (توحید)،

(تخیر نگرش انسان) است.

تخیر نگرش از:



(مستقل فرض کردن خود و عالم)،

به

(غیر مستقل دیدن خود و تمام عالم).

حال به این بیانات مرحوم علامه‌ی
طباطبایی توجه فرمایید!

قَدْ تَكَرَّرَ فِي كَلَامِهِ تَعَالَى:
أَنَّ الْمُلْكَ لِلَّهِ، وَ أَنَّ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ،
وَ أَنَّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

مکرر در کلام حق تعالی آمده است که:
(**حقیقت سلطنت فقط از آن الله تعالی است**)،
سلطنت آسمانها و زمین فقط از آن اوست،
و آنچه در آسمانها و زمین است ملک اوست.

وَ حَقِيقَةُ هَذَا الْمَلِكِ كَمَا هُوَ ظَاهِرٌ،
لَا تَبْقَى لِشَيْءٍ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ اسْتِقْلَالًا دُونَهُ،
وَ اسْتِغْنَاءً عَنْهُ بِوَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ.

(حقیقت این ملک)، همانطور که ظاهر است،
برای هیچ موجودی استقلالی در جدایی از حق تعالی،
و بی‌نیازی از او به هیچ وجه باقی نمی‌گذارد.

فَلَا شَيْءَ إِلَّا وَهُوَ سُبْحَانَهُ،
الْمَالِكِ لِدَاتِهِ وَ لِكُلِّ مَا لِدَاتِهِ.

پس هیچ موجودی نیست، مگر این که
(حق تعالی مالک ذات او)،
(و تمامی دارایی‌های ذات اوست).

وَ إِيْمَانُ الْإِنْسَانِ بِهَذَا الْمَلِكِ وَ تَحَقُّقُهُ بِهِ،
يَوْجِبُ سُقُوطَ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ،
ذَاتًا وَ وَصْفًا وَ فِعْلًا عِنْدَهُ عَنِ دَرَجَةِ الْاِسْتِقْلَالِ،

ایمان انسان به این نحوه‌ی مالکیت،
(و تحقق پیدا کردن آن در جان انسان)،
موجب سقوط (استقلال ذات و صفت و فعل)
تمامی اشیاء در نگاه او می‌شود.

نتایج عملی
(تربیت توحیدی قرآن)

فَهَذَا الْإِنْسَانُ لَا يُمَكِّنُهُ أَنْ يُرِيدَ غَيْرَ وَجْهِ تَعَالَى،
وَلَا أَنْ يَخْضَعَ لِشَيْءٍ، أَوْ يَخَافَ أَوْ يَرْجُو شَيْئًا،

برای این انسان دیگر ممکن نیست که:

(غیر وجه حق تعالی را اراده کند)،

در نتیجه:

در مقابل هیچ غیر خدایی خاضع نیست؛

و از هیچ غیر خدایی نمی ترسد و به او امید ندارد.

أَوْ يَلْتَدُ أَوْ يَبْتَهِجَ بِشَيْءٍ، أَوْ يَرْكَنَ إِلَى شَيْءٍ
أَوْ يَتَوَكَّلَ عَلَى شَيْءٍ أَوْ يُسَلِّمَ لَشَيْءٍ
أَوْ يُفَوِّضَ إِلَى شَيْءٍ، غَيْرَ وَجْهِ تَعَالَى،

برای این انسان دیگر ممکن نیست که:
از چیزی لذت ببرد، به چیزی تکیه کند،
به چیزی توکل کند، تسلیم چیزی شود،
یا کارش را به چیزی بسپارد.

(مگر آن چیز، وجه الله تعالی باشد).

بِالْجُمْلَةِ لَا يُرِيدُ وَلَا يَطْلُبُ شَيْئًا،
إِلَّا وَجْهَهُ الْحَقُّ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ.

و خلاصه این که:

(بعد از این که همه چیز در نگاه او فانی شد)

(جز وجه حق و باقی او را طلب نمی‌کند)

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

وَلَا يَعْزُضُ إِعْرَاضاً وَ لَا يَهْرَبُ إِلَّا عَنِ الْبَاطِلِ،
الَّذِي هُوَ غَيْرُهُ الَّذِي لَا يَرَى لَوْجُودِهِ وَقَعاً وَ لَا يَعْجَبُ بِهِ
قِبَالَ الْحَقِّ الَّذِي هُوَ وَجُودُ بَارِيهِ جَلَّ شَأْنُهُ.

و و از چیزی روی بر نمی گرداند و فرار نمی کند،
جز از (باطل)،

(باطلی که در نگاه او غیر پروردگار است)؛

غیری که هیچ اهمیتی به وجود او نمی دهد،

و در قبال حق تعالی که خالق اوست،

هیچ توجهی به آن نمی کند.

وَمَنْ هَذَا الْبَابِ الْآيَاتُ الَّتِي نَحْنُ فِيهَا وَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى:
(وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ
(قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)

آیهی مورد بحث ما نیز از همین باب است:
بشارت بده به صابرائی که،

وقتی مصیبتی به آنان اصابت می‌کند، قولشان این است:

(قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)

فَإِنَّ هَذِهِ الْآيَاتِ وَأَمْثَالَهَا مُشْتَمَلَةٌ عَلَى:
مَعَارِفٍ خَاصَةٍ إِلَهِيَّةٍ ذَاتِ نَتَائِجٍ خَاصَةٍ حَقِيقِيَّةٍ.

چرا که این آیات و امثال آن، شامل:
(معارف خاص الهی) می باشند که:
دارای (نتایج خاص و حقیقی) هستند.

لَا تُشَابَهُ تَرْبِيَّتُهَا نَوْعَ التَّرْبِيَةِ الَّتِي
يَقْصِدُهَا حَكِيمٌ أَخْلَاقِي فِي فَنِّهِ،
وَلَا نَوْعَ التَّرْبِيَةِ الَّتِي سَنَّهَا الْأَنْبِيَاءُ فِي شَرَائِعِهِمْ.

این تربیت شبیه تربیتی که:
حکیم اخلاقی در فن خود قصد می‌کند،
و شبیه تربیتی که انبیا در شرایع خود داشتند نیست.

فَإِنَّ الْمَسْلَكَ الْأَوَّلَ كَمَا عَرَفْتَ مَبْنِي:
عَلَى الْعَقَائِدِ الْعَامَّةِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ فِي الْحُسْنِ وَالْقُبْحِ.

چرا که مبنای مسلک اول همانطور که شناختی،
عقاید عمومی اجتماعی در (حسن و قبح) بود.

وَ الْمَسْلَكُ الثَّانِي مَبْنِي عَلَى الْعَقَائِدِ الْعَامَّةِ الدِّينِيَّةِ
فِي التَّكَالِيفِ الْعُبُودِيَّةِ وَ مُجَازَاتِهَا.

و مبنای مسلک دوم، عقاید عمومی دینی در
(تکالیف عبودی و مجازاتهای آن) بود.

وَهَذَا الْمَسْلُكُ الثَّلَاثُ مَبْنِي عَلَى:
التَّوْحِيدِ الْخَالِصِ الْكَامِلِ الَّذِي يَخْتَصُّ بِهِ الْإِسْلَامُ.

اما بناى این مسلک سوم
(توحید خالص و کامل) است که:
(فقط اسلام به آن اختصاص دارد).

جمع بندی پایانی

اگر بخواهیم تمامی مباحثی را که،
در این سیزده جلسه به شما تقدیم شد بیان کنیم،
باید بگوییم:

حق تعالی (مالک حقیقی همگان) است.
(قوام و هستی همگان) و در نتیجه،
(قوام و هستی تمامی صفات و افعال همگان)،
به حق تعالی وابسته است.

(توحید)،

(تغییر نگرش انسان) است.

تغییر نگرش از:

(مستقل فرض کردن خود و عالم)،

به

(غیر مستقل دیدن خود و تمام عالم).

و (مُوَحَّدٌ)، کسی است که:

(مانند سایر مردم زندگی می‌کند)؛

(و از تمامی اسباب استفاده می‌کند)؛

ولی به هیچ کس و هیچ چیز،

(غیر الله تعالی دل نمی‌بندد)

(مَوْحَدٌ)، در مقابلِ (سبب مافوق تمامی اسباب)؛

(و ایجاد کننده‌ی سبب مصدر و منبع سبب)؛

تسلیم و در برابر امرش خاضع است؛

(مَوْحَدٌ)، در (مسیر اسباب حرکت می‌کند)؛

اما می‌داند اسباب، (مسبب و مدبری) دارند.

به (مسبب و مدبر) توجه دارد؛

و تسلیم و خاضع امر اوست.

در نتیجه:

هرچه به (مُوَحَّد) اصابت می‌کند؛
هر اتفاقی که برای (مُوَحَّد) می‌افتد؛
و هر امری که بر (مُوَحَّد) واقع می‌شود؛
چیزی نیست جز آنچه:

(الله تعالی) برای او نوشته؛

یعنی (مقدر کرده است).

و او در این (تقدیر و اصابت)،
(از ناحیه‌ی هر سببی که اتفاق بیفتد)؛
در حال تربیت انسان و سوق دادن او؛
(به سوی مسیر سعادت است).

و درک این حقیقت و تسلیم در برابر آن،
جز با قرار گرفتن در (جایگاه توحید) ممکن نیست.

و پیام (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، این است.

پایان گفتاری پیرامون
(تربیت توحیدی قرآن)

یا رب تهی مکن ز می عشق جام ما
از معرفت بریز شرابی به کام ما
از بهر بندگیت به دنیا فتاده‌ایم
ای بندگیت دانه و دنیات دام ما
چون بندگی نباشد از زندگی چه سود
از باده چون تهیست چه حاصل زمام ما
با تو حلال و بی تو حرامست عیشها
یا رب حلال ساز به لطف حرام ما

از صدق بندگیت به دل دانه‌ای فکن
شاید که عشق و معرفت آید به دام ما
بی صدق بندگی نرسد معرفت به گام
بی ذوق معرفت نشود عشق رام ما
از بندگی به معرفت و معرفت به عشق
دل می‌نواز تا که شود پخته جام ما
در راه انتظار بسی چشم دوختیم
مرغی ز گلشن تو نیامد به دام ما
پیکی کجاست کاورد از کوی تو پیام
یا سوی تو برد ز بر ما پیام ما

پایان جلسه ی سیزدهم گفتاری

پیرامون

(تربیت توحیدی قرآن کریم)